



سعدی

اتفاقم به سر کوی کسی افتادهست
که در آن کوی چو من کشته بسی افتادهست

خبر ما برسانید به مرغان چمن
که هم آواز شما در قفسی افتادهست

به دلارام بگو ای نفس باد سحر
کار ما همچو سحر با نفسی افتادهست

بند بر پای تحمل چه کند گر نکند
انگبین است که در وی مگسی افتادهست

هیچکس عیب هوس باختن ما نکند
مگر آن کس که به دام هوسی افتادهست

سعدیا حال پراکنده گوی آن داند
که همه عمر به چوگان کنسی افتادهست

اله اسماعیلی

به آرامی قدم بردار از پیشم زرو امشب
هوا بارانی است انگار از پیشم زرو امشب

هوا بارانی است و رعد می گوید شب من را
بمان شب می شود آواز از پیشم زرو امشب

شیم را با خیالت چتر می سازم اگر اینجا
بمانی در کنارم، یار از پیشم زرو امشب

بیا آهسته در گوشم بخوان شور و نوای شعر
بزن بر پرده بمتار از پیشم زرو امشب

خراب آباد دل با مقدمت تعمیر می خواهد
به این ویرانه شو معمار از پیشم زرو امشب

ردیف شعر می گوید به صد تکرار هی تکرار
و هی تکرار هی تکرار... از پیشم زرو امشب

علی رضا مطلبی

پیراهنی که تنم نمی بینید
بی رنگ است

رفته برای خودش که شده
نشده‌هایم را شسته

پهن بالکن،
آفتاب می گیرد

می گیرد بوی وجود را
بگیرد

نبردیم

حالا بعد ساعتها

از جای خودم بلند

جای خودم سرد است

مبلی که از تنهایی

باد کرده بود می گفت

بگوید

کنار پنجره

زل می زنم به سرما

و شیشه

روی نگاهم خوابش می برد

بی نفس

ببرد

روز چهارم نبودت بود

که بعد سه روز

چند نفر ماسک به صورت

مرا می بردند بریدند

از وقتی باز گشته‌ای

باز گشته‌ای بی رنگ و

تمام وسیله‌ها

مثل تو بی غیرت و

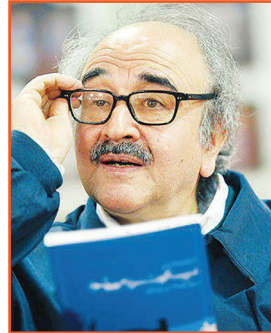
پیراهنم میزم خودکارها...

لغت به این خانه

که صاحبش دوتا سه تا

هر مرده‌ای دوبار می میرد مُرد

بمیرد...



شفیعی کدکنی

طفلی به نام شادی
دیرری است گمشدهست

با چشم‌های روشن براق
با گیسویی بلند به بالای آرزو

هر کس از او نشانی دارد
ما را کند خبر

این هم نشان ما
یک سو خلیج فارس

سوی دگر خزر...

سیلویا پلات
برگردان
سعید سعیدپور

درخت‌های زمستان

جوهرهای خنثی سحرگاه در آبی خود محو می شوند.

بر خشک کن‌های مه
درختها به نگارهای گیاهی می مانند

خاطره‌ها حلقه بر حلقه می رویند،
رشته‌های از عروسی‌ها.

بی خبر از سقط جنین و سلیطه‌گری،
وفادارتر از زنها،

درختها چه به سادگی بذرافشان می شوند!
بادها را می چشند، که بدون پایند و تا کمرگاه در تاریخ-

پر از بالها و آخرت.

از این منظره، این‌ها لیدا بند.
ای مادر برگ‌ها و شیرینی،

کیستند این شمایل‌های سوگوار؟
سایه فاخته‌ها که می سرایند

اما دردی را درمان نمی کنند.

لیدا: در اساطیر یونان، زئوس خدای خدایان در قالب یک قو به

دیدار لیدا رفت. در پی این آمیزش، لیدا هلن و کلایتمنسترا را

به دنیا آورد، که هر دو دختر در تاریخ اساطیری یونان تثنی

بزرگ داشتند.

محمد جوکار

هوای حوصله تنگ است و درد یعنی این!
دوباره بارش سنگ است و درد یعنی این!

صدای زوزه گریه، شبیه جیغ سکوت
پر از لعاب درنگ است و درد یعنی این!

و پشت پنجره‌ای که، تو را گره زده‌ام
صدای ناله چنگ است و درد یعنی این!

همیشه شبیه تقدیر در حوالی من
شبیه آه پلنگ است و درد یعنی این!

درست لحظه ترسیم تو، غزل‌هایم
برای وصف تو لنگ است و درد یعنی این!

در انتهای خیابان، که ولوله بریاست
سر نگاه تو چنگ است و درد یعنی این!

تو که به یاس خیالم، به طعنه می گفتی:
خب این غزل که قشنگ است و درد یعنی این!

و حال پنجره‌ها راه خراب کرده‌ای و
که سهم پنجره سنگ است و درد یعنی این!



ایمان زارع

نفس مرگ، از جونم در اومد
دمار از دین و ایمونم در اومد

تو لیلی خیالی بودی، اما
من بیچاره مجنونم در اومد

حیدر منصوری، آبدان

به ساحت نورانی پیامبر (ص)

نور محمدی
ابر می آمد و به شانه دشت
مشت در مشت نقل تر می ریخت
عطر نور محمدی را باد
داشت در دامن سحر می ریخت

بال در بال جبرئیل امین
آسمان را نشانده روی زمین
شاخه شاخه شقایق و نسرين
بر تن کوه از کمر می ریخت

گل به رقص آمد و بهار شکفت
دانه دانه گل انار شکفت
هر پرنده چه ببقار شکفت
جای پای تو بان و پر می ریخت

ای صدای تو باغی از صلوات
زمزم و آن صفای تو... هیهات
کعبه از آن لب پر از خیرات
بوسه می چید و روی سر می ریخت

طاق کسری کمان ابرویت
چشمه ساوه مست کیسویت
ماه چشمی گشود بر رویت
از شب موی تو قمر می ریخت

بادیه بادیه غزل پرور
دست تو مهربانتر از مادر
از نسیم بهشتی دختر
عشق را در دل پسر می ریخت

شعر یک حس و حال تازه گرفت
آمد از چشم تو اجازه گرفت
که خدا واژه‌های تابش را
در مضامین یک نفر می ریخت...



محمودرضا برامکه

در جنگ زمان سپیده دم باخته است
خورشید دروغی ست که شب ساخته است

هر ماه نوبی که می خزد در چشمت
ماری ست که تازه پوست انداخته است

منتظر اخبار و مطالب شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال
نمائید. ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب
ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی برگشت
داده نمی‌شود.

iman.zare.1981@gmail.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: ایمان زارع

